

هجدهمی پافشاری بر اصالت فرد (In-dividualism)<sup>۴</sup> داشت به تغییر توجه مباحث سیاسی از جنبه‌های اقتصادی به فلسفه سیاسی کمک نمود. کتاب نظریه‌ای در باب عدالت و دیگر کتاب مشهور آنارشی، دولت و ناکجاآباد اثر رابرت نازیک (۱۹۷۴) به واسطه آنکا به مسائل فردگرایی و مباحث حقوقی، جایگاه تازه‌ای در فلسفه سیاسی یافت و حقوقدانانی چون رالز و نازیک را وارد صحنه کرد و پیوند سیاست و اقتصاد را به پیوند حقوق و سیاست تبدیل نمود و به همین دلیل، فلسفه سیاسی از کسب بیشترین خیر، معطوف به تحصیل حقوق فردی شد.

همچنین کتاب رالز، براساس رهیافت اخلاقی - سیاسی به چالش با مباحث رایج، از جمله دیدگاه مطلوبیت‌گرایان پرداخت. رالز از نظریات جان استیوارت میل، دیوید هیوم و بحث اخلاقی سیگوریک که مباحثی کاملاً رایج و جاافتاده محسوب می‌شد فراتر رفت و براساس نظریات کانت، به طراخی نظریه خود پرداخت و مجدداً مفاهیم هنجاری را در سنت فلسفه سیاسی غرب احیا نمود.<sup>۵</sup> مجله The Time Literary Supplement در این باره نوشت:

«کسی که بخواهد مباحث متعارف و مداوم را ابطال کند و معتقد باشد که سنت فلسفه سیاسی انگلیسی زبان باید بمیرد، نظریه‌اش سوءظن برانگیز است. همچنین کتابش به طور موجه برجسته‌ترین اثری است که در این سنت، از زمان سیگوریک و میل به این سو نوشته شده است»<sup>۶</sup>.

کتاب نظریه‌ای در باب عدالت به واسطه استناد وسیع به علوم مختلف اجتماعی، مخاطب‌های بسیاری را به خود جلب کرد. این نظریه خوانندگان وسیعی از رشته‌های مختلف از روانشناسی گرفته تا اقتصاد و مباحث اخلاقی پیدا کرد. مارشال کوهن در این رابطه گفته است: «رالز وقتی بر ارتباط نظریه سیاسی با تحقیقات بنیادین در روانشناسی اخلاقی و اقتصاد سیاسی اصرار ورزید، سنت انگلیسی هیوم و آدام اسمیت را از بنتمام تا جان استیوارت میل به چالش طلبید»<sup>۷</sup>.

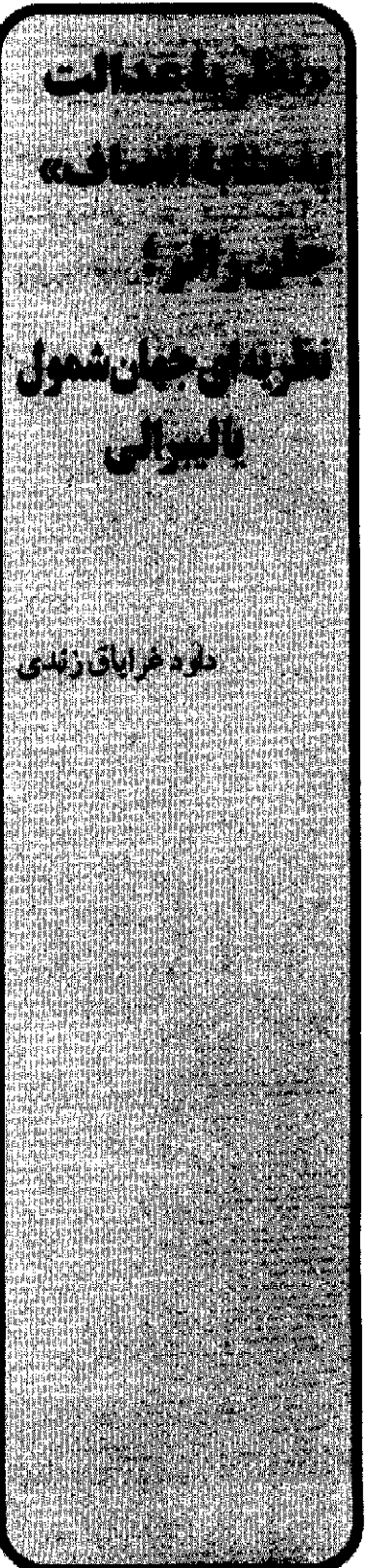
وسعت و دامنه مباحثی که رالز در کتاب بسیار عمیق و کاملاً منظم خود آورده، قابل

پس از کتاب معروف کارل پوپر در زمینه فلسفه سیاسی و در حمایت از آموزه‌های لیبرالی با عنوان جامعه باز و دشمنانش (۱۹۴۵) مشهورترین نظریه از جان رالز (John Rawls) استاد فلسفه سیاسی دانشگاه هاروارد است که در کتابی تحت عنوان نظریه‌ای در باب عدالت در سال ۱۹۷۱ منتشر شد. این کتاب دربرگیرنده مقالات چندی است<sup>۸</sup> که نهایتاً به شکل یک کتاب عرضه شده و مخاطبان وسیعی در دانشگاهها و مجلات تخصصی، بویژه در کشورهای انگلیسی زبان یافته است.<sup>۹</sup>

اما به راستی چرا در جوامع غربی بویژه آمریکا و انگلیس به این کتاب چنین اقبال وسیعی شد. این مسأله را می‌توان از جنبه‌های مختلف مورد بررسی قرار داد. بخشی از این استقبال به محیط اجتماعی پس از جنگ جهانی دوم و شکست ایدئولوژی‌های توتالیتر و تام‌گرا باز می‌گردد. در این زمان زمزمه‌هایی چون «فلسفه سیاسی مرده است»<sup>۱۰</sup> و بحث «بایان ایدئولوژی»<sup>۱۱</sup> به شکل بسیار جدی مطرح شد. کتاب پوپر آخرین حرفهای جدی خود را در تأیید آموزه‌های لیبرالی آورده بود و دیگر چون و چرا در مورد آن بی‌فایده می‌نمود.

با از بین رفتن کابوس فاشیسم و نازیسم در اروپا، فلسفه سیاسی به پایان خود رسیده بود و دیگر احتیاجی به آن نبود. ذهن انسان غربی به پذیرش هیچ اصل ارزشی تمایل نداشت و هر آنچه را که فراتر از منابع عینی افراد در نظر داشت، رد می‌کرد. به این دلیل فلسفه‌های مسلط جاری، پوزیتیویسم منطقی، فلسفه زبان و فلسفه تحلیلی<sup>۱۲</sup> بود. همچنین به این مسأله نیز باید توجه نمود که خرابی‌های ناشی از جنگ جهانی دوم از یک سو، و میدان‌داری آموزه‌های لیبرالی از سوی دیگر، به توقعات اجتماعی و اقتصادی دامن زده و بیشتر نظریات سیاسی را به سوی دولت رفاه و نظریات مطلوبیت‌گرایی (Utilitarianism) معطوف ساخته بود.<sup>۱۳</sup>

نظریه‌ای در باب عدالت از یک سو به دلیل دفاع از ارزشهای لیبرالی و همچنین دفاع از مواضع سیاسی<sup>۱۴</sup> و از سوی دیگر با تأکیدی که بر مباحث فلسفه لیبرالی متأثر از سنت قرن



تحسین است. این مسأله به گونه‌ای است که به قول رونالد دورکین «این یکی از آثاری است که کمتر از ذات فلسفی نشأت گرفته است و با شیوه‌ای هنری، نظریه‌ها را در این میدان با روشی تازه در راه پیشرفت علوم اقتصادی و اجتماعی توصیف می‌کند. پس مجموعه‌ای جدید آمده است که بدون شك حتی در انتقاد از استدلال خودش قابل استفاده خواهد بود»<sup>۱۲</sup>. به هر روی، آنچه نظریه‌رالنز را بیش از هر چیزی جذاب نموده دو اصل مورد نظر وی در باب عدالت است. این بحث از يك سو از منظر لیبرالی قائل به اولویت اصل آزادی است و از سوی دیگر، عدالت جبرانی و برابری اجتماعی را مدنظر دارد. به عبارت دیگر، رالنز در صدد سازش دادن مباحث راست جدید و چپ جدید در غرب بود که در تقابل با هم نگریسته می‌شدند. به همین دلیل کتاب او هم از سوی متفکران لیبرالی که به اصل آزادی اهمیت خاصی می‌دادند و هم متفکران مارکسیستی که خواستار برابری اجتماعی بودند مورد توجه و تحسین قرار گرفت.<sup>۱۳</sup> اهمیت نظریه عدالت رالنز به حدی است که امروزه محدوده مباحث فلسفه سیاسی به افراطون تا رالنز تغییر یافته است. البته اظهار نظرها و انتقادات گسترده‌ای هم صورت گرفته است که بخشی از آنها به کلیت بحث و برخی دیگر به موارد جزئی و بخش‌هایی خاص از این نظریه، اشاره داشته‌اند.<sup>۱۴</sup> از آنجا که رالنز در صدد بود نظریه‌ای جهان‌شمول از عدالت ارائه دهد که در مورد هر جامعه‌ای که در بدو امر تشکیل می‌شود کاربرد داشته باشد، با مشکلات جدی که در انتقادات دانشمندان مختلف انعکاس یافته، مواجه گردید. سپس او بر آن شد تا نظریات خود را با ایدئولوژی لیبرالی تطبیق دهد زیرا این نظریه بیشتر با سنت لیبرالی همخوانی داشت و خود او شدیداً متأثر از همین سنت بود. کتاب لیبرالیسم سیاسی حاصل این جرح و تعدیل‌ها بود که پس از ۲۲ سال از اولین نوبت انتشار کتاب نظریه‌ای در باب عدالت در سال ۱۹۹۳ چاپ شد. در اینجا برآنیم تا مروری به فراز و نشیب‌های این نظریه داشته باشیم.

عده‌ای از افراد یا نمایندگان‌شان درجایی برای

همکاری اجتماعی جمع می‌شوند تا نظمی اجتماعی به‌وجود آورند.<sup>۱۵</sup> برای این که نظم اجتماعی شکل گیرد، باید ساختار و نهاد متناسب با آن نظم، مستقر شود. نهاد یا ساختار اجتماعی به دو شکل دیده می‌شود: «اول این که می‌تواند به عنوان يك موضوع و امر انتزاعی یعنی شکل ممکن راهبری توسط نظامی از قواعد باشد و دوم اینکه می‌تواند به صورت رهبری اشخاص خاص در زمان و مکان خاص باشد که بوسیله قواعد مشخص می‌شود»<sup>۱۶</sup>. اما پرسش مهم این است که این ساختار اجتماعی، عادلانه است یا ناعادلانه؟ به عبارت دیگر، فارغ از این که امری اجتماعی انتزاعی یا خاص باشد، درک عادلانه بودن آن برای افرادی که می‌خواهند نظم اجتماعی و سامان جدیدی بیافرینند، اهمیت بیشتری دارد. از آنجا که سامانی که باید ساخته شود، سامانی اجتماعی است، توجه عمدتاً معطوف به عدالت اجتماعی است.<sup>۱۷</sup> پس عدالت در راستای ساختار اساسی جامعه، موضوع توافق اولیه افراد است.<sup>۱۸</sup> شرایطی که افراد در آن به سر می‌برند، شرایط عینی نیست بلکه شرایطی فرضی است.<sup>۱۹</sup> و رالنز آن را وضع اولیه (original position) می‌نامد.<sup>۲۰</sup> برای این که نهادها و ساختارهای اساسی جامعه، عادلانه باشند ضروری است از ابتدا در شرایط وضع اولیه، امکان عادلانه بودن فراهم شود زیرا اگر در این مراحل دقت کافی صورت گیرد مشکلات بعدی را نیز می‌توان با ارجاع به توافقات اولیه برطرف کرد.<sup>۲۱</sup> به سخن دیگر، قرارداد اولیه تنها يك راه ورود به جامعه خاص یا شکل خاصی از حکومت نیست، بلکه اندیشه راهنما در مورد اصول عدالت برای ساختار اساسی جامعه است.<sup>۲۲</sup> از همین رو مرحله وضع اولیه، مرحله بسیار حساس و مهمی است. پس در وضع اولیه که وضعیتی فرضی است، همه افراد یا نمایندگان که برای تصمیم‌گیری شرکت می‌کنند باید انسانهایی خردورز و عقلانی<sup>۲۳</sup> باشند. این افراد باید توان تشخیص منافع خود را داشته باشند<sup>۲۴</sup> و بتوانند براساس این منافع تصمیم‌گیری نمایند چون انسان در خلأ تصمیم نمی‌گیرد.

نکته دوم و ضروری در وضع اولیه این است

### ○ «نظریه‌ای در باب عدالت»

از يك سو به دلیل دفاع از ارزشهای لیبرالی و همچنین دفاع از مواضع سیاسی، و از سوی دیگر با تأکیدی که بر مباحث فلسفه لیبرالی متأثر از سنت قرن هجدهمی پافشاری بر اصالت فرد داشت به تغییر توجه مباحث سیاسی از جنبه‌های اقتصادی به فلسفه سیاسی کمک نمود.

این دو اصل عدالت رسید. «اول، هر شخص حق برابر برای گسترش حداکثر آزادی اساسی در سببش با آزادی دیگران را دارد. دوم، نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی باید رفع گردد تا الف) انتظار معقولانه متناسب با منافع هر فرد باشد؛ و ب) دستیابی به موقعیت و مناصب مناسب برای همه آزاد باشد»<sup>۳۲</sup>. آزادی‌های اساسی شهروندان، آزادی سیاسی (آزادی رأی دادن و برابری در اداره عمومی) یا آزادی بیان و اجتماع، آزادی عقیده و آزادی فکر، آزادی شخصی در تطابق با حفظ حق مالکیت شخصی و آزادی استبدادی که مفهوم قاعده قانون را خود تعریف می‌کند؛ این آزادی‌ها برای برابر بودن براساس اصل اول، ضروری است، زیرا شهروندان جامعه عادل هستند و حقوق اساسی مشابه دارند<sup>۳۳</sup>. اصل دوم، در توزیع درآمد و ثروت به کار می‌رود و سازمانی را طراحی می‌کند که کاربردهای متفاوتی در اقتدار و مسئولیت یا زنجیره دستورها دارد. از آنجا که توزیع ثروت و درآمد متضمن برابری است پس باید براساس منافع هر فرد صورت گیرد، و در مواقع مشابه باید موقعیت‌های اقتدار و ریاست‌های اداری برای همه قابل دسترسی باشد. دومین اصل در حفظ دستیابی آزاد به موقعیت‌ها کاربرد دارد. پس موضوع این بحث، ترتیب نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی برای منفعت فردی است<sup>۳۴</sup>.

ترتیب این دو اصل باید به همین نحو باشد زیرا دو اصل عدالت، از نظم متوالی و لفظی برخوردارند<sup>۳۵</sup> و قاعده‌تاً اگر امکان آزادی برابر وجود نداشته باشد، دستیابی به برابری اقتصادی و اجتماعی ممکن نیست. همچنین رالز برای اصل آزادی برابر اولویت قائل است و آن را یک موقعیت پیشینی و رضایت‌بخش می‌داند<sup>۳۶</sup>.

نظریه عدالت رالز برخلاف نظریات پیشین که عمدتاً بر خیر و ارزش و رفاه اجتماعی چشم داشتند بر اولویت حق و آزادی تأکید دارد و به همین دلیل، در مسغایرت با آموزه‌های غایت‌گرایانه قرار می‌گیرد. آموزه‌های غایت‌گرایانه معمولاً به دو معنی است: «اول، این نظریه (براساس قضاوت ارزشی) داورهای قابل ملاحظه ما را چیزی می‌داند که خیر است و

که افرادی که در وضع اولیه گرد هم جمع شده‌اند باید از خیرهای اولیه (primary goods) به عنوان حداقل خیر لازم برای امکان رسیدن به توافق برخوردار باشند»<sup>۳۵</sup>. حداقل خیر در این مرحله تنها یک ضرورت و زمینه برابر برای تمامی افراد تصمیم‌ساز در مرحله اولیه است.

در نهایت، مهم‌ترین اصل وضع اولیه این است که انسانها از وضعیت اجتماعی، نوع و جنسیت و کشور خود بی‌اطلاع هستند. یعنی در پس «پرده نادانی» (veil of ignorance) قرار دارند. «هیچ کس از جایگاه، موقعیت طبقه یا موقعیت اجتماعی خود و نیز از بخت خود در توزیع توانایی‌های طبیعی، استعداد و غیره اطلاعی ندارد و حتی طرف‌های موجود در وضع اولیه از خیر یا اولویت روانشناسانه خاص چیزی نمی‌دانند»<sup>۳۶</sup>. به نوعی، افراد از «دیدگاه ناکجا» (view from nowhere) به این مسأله توجه دارند<sup>۳۷</sup>.

تمام این ملاحظات از آن روی مطرح می‌شود که افراد اولیه، کاملاً برابر باشند و روال جاری تصمیم‌گیری منصفانه باشد. لذا اصول عدالتی که از این روال به دست می‌آید یا محصول این روند است عدالت به مشابه انصاف (justice as a fair-ness) خواهد بود<sup>۳۸</sup>. شرایط کاملاً منصفانه برای تصمیم‌گیری در مورد نهادهای اساسی عادلانه در جامعه فراهم است و افراد باید طبق قرارداد اجتماعی در مورد آن به توافق برسند<sup>۳۹</sup>. اما چگونه می‌توان از میان آرا و نظرات مختلف به یک رویه مشترک براساس انتخاب عقلانی دست یافت؟، یعنی چگونه می‌توان داورهای قابل ملاحظه (considerable judgements) خود را به اصول مشترک تبدیل کرد؟ رالز برای حل این مسأله وضعیت برابری تأملی (reflective equilibrium) در نظر گرفت<sup>۴۰</sup>. وضعیت برابری تأملی فرایندی است که افراد با چانه‌زنی‌های مختلف، به امکان رسیدن به یک نقطه تعادل جدید به عنوان اصل مشترک پی می‌برند.

تا اینجا روش و روال رسیدن به یک وضعیت عادلانه فراهم است و رالز معتقد است نتیجه و محصول این فرایند، دو اصل عدالت خواهد بود<sup>۴۱</sup>. یعنی اگر شرایط فراهم باشد قاعده‌تاً باید به

○ نظریه عدالت به مشابه انصاف رالز، تأثیر عمده‌ای در کشورهای غربی داشته و یکی از نظریات جدی و مهم در تاریخ اندیشه سیاسی غرب است و همانند نظرات روسو، هابز، لاک، میل، کانت و غیره در تاریخ اندیشه ماندگار خواهد ماند.

مقصود این است که حق، خیر را به عنوان چیزی از قبل مشخص شده افزایش دهد. دوم، این نظریه قادر است داوری درباره خیر و چیزها را بدون اشاره به آنچه حق است در نظر گیرد.<sup>۳۷</sup> اگر آموزه غایت‌گرایانه به صورت «تشخیص توانایی عالی انسانی در شکل‌های مختلف فرهنگی» باشد، ممکن است آن را کمال‌گرایی (per-fectionism) بنامیم.<sup>۳۸</sup> اما نظریه رالز، با هر دوی این موارد متفاوت است. در مقابل نظریه غایت‌گرایانه، رالز قائل به نظریه وظیفه‌گرایانه (Deontological Theory) است. یعنی حق، مستقل از خیر یا نتایجی که برای آن در نظر گرفته شده است برای حفظ آزادی و شأن انسان، ارزشمند است و حقانیت نهادها و اعمال، مستقل از نتایج‌شان به دست می‌آید. از این روی، نظریه عدالت به مثابه انصاف، نظریه‌ای اخلاقی است و در مغایرت با نظریات قبلی که صدق داورها را براساس نتایج‌شان می‌سنجند عمل می‌کند. در این جا تأثیر کانت بر نظریه رالز کاملاً مشخص است.

از سوی دیگر، شهودگرایی هم که سابقاً از نظر عقلانی به نتایج خاصی در هر فرهنگی منتهی می‌شد زیر سؤال رفت. مهمترین نظریه‌پرداز این مکتب سیگویگ است که قائل به شهودگرایی واحد (Monistic Intuitionism) است.<sup>۳۹</sup> در مقابل، رالز قائل به کثرت‌شهودهاست<sup>۴۰</sup> و معتقد است انسانها براساس آزادی برابر در وضع اولیه حق انتخاب دارند و به راه و نتایج خاص منتهی نمی‌شوند بلکه هر آنچه مورد توافق قرار گیرد مورد قبول خواهد بود.

رالز، مطلوبیت‌گرایی را نوعی غایت‌گرایی می‌داند. مطلوبیت‌گرایی کلاسیک به عنوان مشخص‌کننده خیر به مثابه رضایت از خواهش یا رضایت از خواهش عقلانی<sup>۴۱</sup> است و درصدد کسب حداکثر سود متقابل بی‌توجه به عادلانه بودن یا نبودن آن است. آنچه مهم است، کسب حداکثر رضایت است. این روند، روال سابق نظریات قرارداد بود اما رالز نظریه عدالت به مثابه انصاف را بر مطلوبیت‌گرایی اولویت می‌دهد، زیرا این نظریه را عادلانه نمی‌داند. به قول سیگویگ ممکن است کانون‌ها و نهادها، به‌طور برابر عمل

نمایند ولی همچنان ناعادلانه باشند.<sup>۴۲</sup> لذا عدالت چه براساس عدالت ذاتی یا قاعده‌مندی باشد مانند عدالت مدنظر افلاطون، و چه به مثابه عدالت براساس شکل یک جامعه یا عدالت صوری (Formal Justice)، از انواع خاص بی‌عدالتی است.<sup>۴۳</sup> نظر مطلوبیت‌گرایان هم که قائل به نوعی عدالت صوری و حق انتخاب برابر برای کسب سود بیشترند نظریه‌ای ناعادلانه است. چرا که ممکن است آموزه‌های آنها به بروز شکاف‌های اجتماعی بینجامد. به این دلیل رالز معتقد است که باید ابتدا اولویت را به اصل حق داد و تنها در مرتبه بعد می‌توان یک حق یا آزادی را در برابر حق یا آزادی‌های دیگر نادیده گرفت و نه این که حق را به واسطه خیر بیشتر نادیده بگیریم. تنها در این صورت روال منصفانه حفظ می‌شود، اصول عدالت در یک نظم گفتاری شکل می‌گیرد و آزادی را می‌توان تنها به خاطر آزادی محدود نمود.<sup>۴۴</sup> در مورد اصل دوم عدالت، رالز معتقد است که اگر نابرابری اجتماعی و اقتصادی به نفع طبقات آسیب‌پذیر تغییر باید این وضع موجب بقای حداقل شرایط لازم برای افراد می‌شود و در ضمن این مسأله چه در وضع اولیه و چه بعدها به خودگرایی (Egoism) نمی‌انجامد. زیرا اگر چه افراد به دنبال خیر خود هستند، اما می‌دانند حداقل خیر را دارند پس لزومی برای تجاوز به حقوق دیگران نمی‌بینند.<sup>۴۵</sup> این امر در مطلوبیت‌گرایی قابل پیشگیری نیست. این بخش از نظریه رالز بسیار هیجان‌انگیز است زیرا از یک سو بحث عدالت به مثابه انصاف، برای سوسیالیست‌ها بسیار جذاب است و از سوی دیگر، بحثی کاملاً اخلاقی مطرح است.

نظریه رالز در حقیقت نوعی اصل احتیاط عقلانی (Rational Prudence) است<sup>۴۶</sup> و درصدد است تا وضعیت عادلانه تا سرحد ممکن حفظ شود حتی اگر در این شرایط خیر کمتری نصیب افراد گردد. به همین دلیل رالز، وضع اولیه خود را وضع بی‌طرفی (Impartial) برای تمام افراد می‌داند<sup>۴۷</sup> و معتقد است افراد در این شرایط باید تنها به اصل حداکثر حداقل‌ها برسند.<sup>۴۸</sup>

رالز، نظریه عدالت به مثابه انصاف خود را براساس عدالت رویه‌ای (Pure Procedural

○ مارشال کوهن در این رابطه گفته است: «رالز وقتی بر ارتباط نظریه سیاسی با تحقیقات بنیادین در روانشناسی اخلاقی و اقتصاد سیاسی اصرار ورزید، سنت انگلیسی هیوم و آدام اسمیت را از بن‌تام تا جان استیوارت میل به چالش طلبید»



۳- شرط سوم، عمومیت است که به طور طبیعی از نگرش قراردادگرایان برمی‌خیزد... بنابراین گواه عمومی پذیرش جهان‌شمول، باید تأثیر مورد نظر را داشته و ثبات همکاری اجتماعی را در پی داشته باشد.<sup>۵۵</sup>

۴- شرط بعدی، مفهوم حق است که در شرایط اختلاف مطرح می‌شود و نیازمند آن است که به‌طور مستقیم از نقش‌های اصولی به داوری تقاضاهای رقیب توجه نماییم. به هر حال، تصمیم‌گیری دربارهٔ چگونگی برقراری نظم دشوار است. ممکن است مفهوم عدالت کامل باشد، یعنی قدرت نظم بخشی به همهٔ اظهارات برآمده را داشته باشد.<sup>۵۶</sup>

۵- غایت، آخرین و پنجمین شرط است. طرفها در صدد دستیابی به نظامی از اصول، به‌عنوان دادگاه نهایی رجوع براساس عقل عملی هستند.<sup>۵۷</sup>

در مجموع، رالز مفهوم ویژهٔ عدالت خود را در چهار مرحله ممکن می‌داند تا در نهایت، یک نظام سامان یافته از نهادهای اجتماعی به‌دست آید. در ابتدا، دو اصل عدالت انتخاب می‌شود. سپس مباحث متعارف مشروطه، نظام حکومت را شکل می‌دهد. در مرحلهٔ سوم، قانون عادی نوشته می‌شود و در مرحلهٔ چهارم این قوانین توسط قضات به کار بسته می‌شود. در طول این فرایند، پردهٔ نادانی به‌طور تدریجی کنار زده می‌شود.<sup>۵۸</sup>

چنانچه ذکر شد، واکنش به نظریهٔ رالز بسیار وسیع بود. مایکل ساندل نقدهای وارد بر نظریهٔ رالز را به سه مرحله تقسیم کرده است. بحث اول او، تقابل رالز با مطلوبیت‌گرایی است. ساندل در همین رابطه می‌گوید «رالز به‌طور منصفانه در این مناظرات پیروز شد» و لیبرالیسم حق‌محور و ضد مطلوبیت‌گرا به‌عنوان مکتب ارتدکس فلسفی مطرح گردید.<sup>۵۹</sup> نقدهای مرحلهٔ دوم در اواخر دههٔ ۱۹۷۰ در درون لیبرالیسم حق‌محور پا گرفت. رالز به تساوی طلبی لیبرالی متمایل بود که در مقابل آن کتاب آناشوی، دولت و ناکجاآباد رابرت نازیک قرار داشت که «هر برنامهٔ بازتوزیعی را حتی اگر فراتر از آن برای صلح و نظم و امنیت و مالکیت باشد رد می‌نمود.<sup>۶۰</sup> ساندل می‌گوید،

(Justice) می‌پردازد.<sup>۶۱</sup> این رویه با عدالت رویه‌ای کامل و ناقص متفاوت است. عدالت رویه‌ای کامل دو ویژگی دارد. اول، معیار مستقلی برای تقسیم منصفانه وجود دارد؛ معیاری که به‌طور جداگانه و پیشینی نسبت به رویه تعریف می‌شود و از آن پیروی می‌کند. دوم، ممکن است رویه‌ای در نظر گرفته شود که نتایج مورد نظر خود را در پی داشته باشد.<sup>۶۲</sup> همچنین مشخصهٔ اصلی رویهٔ ناقص این است که معیار مستقلی برای نتایج درست ندارد و رویه‌ای قابل لمس برای اطمینان از سوق یافتن به سوی آن نمی‌دهد.<sup>۶۳</sup> در مقابل، عدالت رویه‌ای ناب، هیچ معیار مستقل پیشینی ندارد و تنها به تصحیح مداوم رویهٔ ناب منصفانه نظر دارد تا نتایج به درستی و انصاف سوق یابد. وجه تمایز عدالت رویه‌ای ناب این است که رویهٔ تعیین نتایج عادلانه واقعاً انجام می‌شود. لذا نظریهٔ رالز، سعی دارد تا سرحد ممکن وضعیت منصفانه و عادلانه را حفظ نماید.<sup>۶۴</sup>

رالز در صدد بود فارغ از هر فرهنگ خاص، با رجوع به شرایط و فرایندهای قبل از شکل‌گیری هر فرهنگ، شرایط منصفانه و عادلانه را تعریف کند تا برای تمامی فرهنگها قابلیت تطابق داشته باشد. او برای دو اصل عدالت خود شرایطی قائل شده است:

۱- اصول باید کلی باشند. از آنجا که طرفها اطلاعات خاصی در مورد خود و وضعیتشان ندارند، نمی‌توانند خودشان را به هیچ‌روایی وابسته نمایند. حتی اگر یک شخص با دیگران موافق باشد، این تصمیم او براساس مناقش نبوده است. در این صورت طرفها به‌طور مؤثر به اصول کلی می‌رسند و درک این مقوله در اینجا یک روش شهودی است... ماهیت این شرایط بخشی از این حقیقت است که اصل اول (عدالت) باید استعداد کمک به ابدی شدن ویژگی عمومی جامعه را داشته باشد.<sup>۶۵</sup>

۲- اصول باید کاربرد جهان‌شمول داشته باشد. کلیت و شمول شرایط متفاوتی دارند. اگر رالز اصول عدالت خود را بر خیر پایه می‌نهد، شاید ضرورتی برای کلیت و شمول نداشت. حق، هر چه شمول بیشتری داشته باشد، تداوم و پایایی بیشتری دارد.<sup>۶۶</sup>

○ این بحث از یک سواز منظر لیبرالی قائل به اولویت اصل آزادی است و از سوی دیگر، عدالت جبرانی و برابری اجتماعی را مدنظر دارد.

این دو بحث «بدرستی مطابق با جدال سیاسی رایج در آمریکا بین مدافعان اقتصاد بازار و وفاداران دولت رفاه» بود.<sup>۶۱</sup>

آخرین و طولانی‌ترین مرحله، مباحث لیبرال‌های رالزی و اجتماع‌گرایان، از جمله مایکل والزر و چارلز تیلر کانادایی و خود مایکل ساندل است. در نقد اجتماع‌گرایان از لیبرالیسم آمده است که اندیشه‌های رالز بسیار فردگرایانه است. اجتماع‌گرایان معتقدند که کار رالز بر اساس توصیف ناهنجاری افراد به عنوان انسانهای آزاد از همه پیوندهای اخلاقی عمیق استوار است. بنابراین آنها تنها توسط غایات و نقش‌هایی که برای خودشان انتخاب می‌کنند، شکل می‌گیرند. حقیقت این است که در اینجا بحث بر سر ارزش نیست بلکه موضوع حفظ اجتماعات قدرتمند است که می‌تواند زندگی با ارزش‌ها را ایجاد کند. همچنین اجتماع‌گرایان ایده آل رالز یعنی دولت بی‌طرف را مورد حمله قرار می‌دهند. در بیگیری هدف بی‌طرفی مطلق، دولت رالز هیچ حمایتی برای ریشه‌های اجتماعات قوی پیشنهاد نمی‌کند. کار رالز توجیه فرهنگ ضعیف اتمیستی و واقع‌گرایانه پیرامون ماست.<sup>۶۲</sup>

در مجموع عده‌ای منتقدانه اجزای نظریه رالز را مورد مذاقه قرار داده و موارد ناهمخوان آن را به نقد کشیده‌اند. برای نمونه برخی بر این اعتقادند که چگونه می‌توان از وضع اولیه به دو اصل عدالت رالزی رسید؟ یا برخی می‌گویند که پرده نادانی در اندیشه رالز برای رسیدن به اتفاق آرا و پرهیز از اختلافات است و به همین دلیل، رالز اطلاعات را سرکوب می‌کند. برخی نیز بر این نظرند که رالز در تلفیق آزادی و برابری موفق نبوده است<sup>۶۳</sup> و بین سوسیالیسم و عقاید کاپیتالیستی سازشی صورت نگرفته است. برای نمونه، برنارد گریک معتقد است که «رالز عمیقاً در اشتباه است و این نکته قابل توجهی است زیرا او برای نشان دادن درستی نظریه‌های سوسیالیستی مدرن یک فلسفه اخلاقی اقتصادی را نشان می‌دهد که بدون شک برای هیچ کس قابل قبول نیست و هیچ کس نمی‌تواند به او به‌طور کامل پاسخ گوید و از آن فراتر رود».<sup>۶۴</sup>

اکثر نظریه‌های طرح شده در مورد رالز، به لیبرالی بودن آن اشاره دارند و با اینکه رالز سعی در جهانشمول دانستن آن دارد، نظریه وی در عمل این را ثابت نمی‌کند. نورمن داتیل نیز در جایی آورده است که «شاید این لیبرالیسم، تساوی طلب‌تر از لیبرالیسم مسلط در قرن هجدهم و نوزدهم باشد اما به هر حال لیبرالیسم است. پس هدف رالز، ایجاد چارچوب اقتاعی و منسجم برای این لیبرالیسم است».<sup>۶۵</sup>

استیون لوکس (Steven Lukes) نیز بر این نظر است که «در نهایت نکته اساسی دالوری در مورد ساختار بنیادین جامعه این است که رالز خودش را می‌جوید. هر نظریه سیاسی و هر نظریه عدالت، یک نگرش اخلاقی خاص است. کار رالز در ایجاد نظریه‌های دریاب عدالت قابل توجه است، اما نظریه‌های لیبرال - دموکراتیک از عدالت است».<sup>۶۶</sup> و نهایت این که، تام کمپل نیز در کتاب عدالت خود معتقد است «مفهوم عدالت رالز مختص جوامع لیبرال دموکرات مدرن بویژه ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای غربی است».<sup>۶۷</sup>

در مقابل این اظهارات، نظرات رونالد دورکین در دفاع از وضع اولیه رالز و تکمیل آن بسیار جالب توجه است. دورکین معتقد است که وضع اولیه وضعیتی فرضی است و قراردادی هم که متأثر از این وضع است قراردادی کامل نیست و تنها یک شکل کم رنگ از قرارداد است. لذا در وضع اولیه (متأثر از پرده نادانی) منافع واقعی وجود ندارد بلکه هر کس بر اساس اندیشه سابق و قبلی خود وارد وضع اولیه می‌شود. البته بازفرض بر این است که افرادی که وارد وضع اولیه می‌شوند انسانهایی عقلانی هستند. لذا کسانی که بحث وضع اولیه و قرارداد رالز را بر اساس مدل طبیعی سنجش می‌کنند، دچار اشکال می‌شوند زیرا رالز در صدد ایجاد مدلی ساختی متأثر از کانت برای ایجاد رویه‌ای برای ساختارهای جامعه است.» مدل طبیعی، شهودهایی از منظر شخصی افراد به دست می‌دهد که قرار است آنها را حفظ و ملاحظات واقعیت اخلاقی را پیش‌بینی کند. مدل ساختی به این شهودها بیشتر از منظر عمومی می‌نگرد. مدلی است که ممکن است هر یک از

○ نظریه عدالت رالز برخلاف نظریات پیشین که عمدتاً بر خیر و ارزش و رفاه اجتماعی چشم داشتند بر اولویت حق و آزادی تأکید دارد و به همین دلیل، در مفایرت با آموزه‌های غایت‌گرایانه قرار می‌گیرد.

افراد برای هدایت اجتماع مدنظر داشته باشد. مدل ساختی بیشتر در صدد توسعه نظریه‌ای در مورد جامعه است تا در مورد افراد خاص و این مهم است.<sup>۶۸</sup> نظریه رالز از مدل ساختی بهره می‌گیرد و به این دلیل، نظریه ساختی عملی است.<sup>۶۹</sup> این چارچوب همراه با نظریه حق‌محور (Right-Based) رالز در مقابل نظریات هدف‌محور (Goal-Based) و وظیفه‌محور (Duty-Based)، از آن نظریه‌ای عمیق و جدی ساخته است.<sup>۷۰</sup>

دور کین نقدهای وارد شده بر نظریه رالز مانند دلیل اولویت دادن به اصل آزادی یا تطبیق آن با جامعه ایالات متحده و جامعه لیبرالی یا همسویی آزادی‌های مورد نظر رالز با آزادی‌های میل و لاک را قبول ندارد، زیرا معتقد است که وضع اولیه، وضعی فرضی است و دو اصل آزادی و برابری رالز، اصولی انتزاعی هستند. از آنجا که هر تصمیم در وضع اولیه بر اساس منافع افراد نیست، پس فهم باید انتزاعی باشد. بنابراین حقوق اساسی در نظریه عمیق رالز نمی‌تواند هدف هر فرد خاص باشد بلکه حق انتزاعی است... و اگر غیر از این باشد، نمی‌توان توجیه اولویت آزادی به‌عنوان اصل اول را قبول کرد.<sup>۷۱</sup> از همین رو، بسیاری بر این نظرند که رالز در وضع اولیه، جامعه آمریکا یا جامعه لیبرالی را در نظر داشته است یا آزادی‌هایی را مدنظر داشته که لاک و میل به آن پرداخته‌اند ولی هیچ‌یک از این انتقادات با توجه به انتزاعی بودن آزادی و برابری درست نیست.<sup>۷۲</sup>

بحث دور کین به استحکام نظری وضع اولیه رالز کمک می‌کند. اما نمی‌تواند منکر لیبرالی بودن نظریه وی شود. زیرا اگر چه رالز یک رشته اصول را به‌عنوان امری انتزاعی فرض قرار داده ولی این اصول را از مکتب لیبرالی به‌عبارت گرفته است و اگر اصول دیگری از مکاتب دیگر را در نظر می‌گرفت، قطعاً نظریه‌ای این‌گونه ارائه نمی‌کرد. همان‌طور که آلن بلوم در این رابطه گفته است «نظر رالز برخلاف آنچه خود او در نظر دارد دیدگاه عمومی از عدالت در جامعه آمریکا می‌مکند اساساً از نظر کانتی عقیده‌ای در باب عدالت طرح نموده

○ حق، مستقل از خیر یا نتایجی که برای آن در نظر گرفته شده است برای حفظ آزادی و شأن انسان، ارزشمند است و حقانیت نهادها و اعمال، مستقل از نتایج شان به دست می‌آید.

است که بر سیاست اجتماعی مؤثر است ولی آن را اثبات نمی‌کند. بنابراین عمدتاً ارجاع به نوعی لیبرالی در کشورهای انگلوساکسونی دارد، زیرا چنین اشخاصی با فرضیات رالز موافق خواهند بود، اما برای افرادی از فرهنگ‌های دیگر چه معنایی دارد؟ اگر فلسفه، جستجو برای حقیقت جهان‌شمول باشد فیلسوف نیاستی اصل اول عدالت را مطرح می‌کرد».<sup>۷۳</sup>

جان رالز در سال ۱۹۹۳ کتاب لیبرالیسم سیاسی را منتشر کرد و در آن، نظریه عدالت به مثابه انصاف را به‌طور شفاف و مشخص با مباحث لیبرالیسم سیاسی مطرح نمود. رالز در این کتاب برخلاف کتاب نظریه‌ای در باب عدالت از پرداخت متافیزیکی عدالت<sup>۷۴</sup> عقب‌نشینی کرد و تأکید خود را بر حوزه سیاست قرار داد و جامعه سامان یافته مورد نظر در کتاب نظریه‌ای در باب عدالت را غیر واقعی دانست<sup>۷۵</sup> و در صدد برآمد تا جامعه‌ای دموکراتیک و مدرن را مورد بحث قرار دهد. رالز این کتاب را بر مبنای همان کتاب قبلی مورد بحث قرار داد و آن را بر اساس جامعه لیبرالی استوار نمود بدون آنکه ادعای جهان‌شمولی داشته باشد.

لیبرالیسم سیاسی مورد نظر رالز، صرفاً یک کثرت‌گرایی نیست بلکه یک لیبرالیسم سیاسی معقول است.<sup>۷۶</sup> رالز بین امر معقول و امر عقلانی تفاوت قائل است. امر معقول، عمومی است ولی امر عقلانی این‌گونه نیست. از همین رو، امر معقول امکان و شرایط همکاری منصفانه را بهتر فراهم می‌آورد.<sup>۷۷</sup> پس در لیبرالیسم سیاسی امکان همکاری منصفانه و ایجاد جامعه‌ای سامان یافته بیشتر است. اما مسأله اصلی لیبرالیسم سیاسی چیست؟ یا لیبرالیسم سیاسی به دنبال چه چیزی است؟ لیبرالیسم سیاسی می‌خواهد ببیند چگونه ممکن است جامعه باثبات و عادلانه‌ای از شهروندان آزاد و در عین حال برابر وجود داشته باشد که همزیستی آموزه‌های مذهبی، فلسفی و اخلاقی سازش‌ناپذیر را معقول سازد؟ به بیان دیگر، چگونه ممکن است آموزه‌های جامع معقول مخالف با همدیگر زندگی کنند و همه مفهوم سیاسی رژیم قانونی را بپذیرند؟<sup>۷۸</sup> پیش فرض لیبرالیسم سیاسی برای پاسخگویی به

۱- هیچ آموزه‌ای را برای کل جامعه قبول ندارد بلکه همه آموزه‌ها باید در یک روال قانونی به اجماع برسند.<sup>۷۹</sup> اساساً تسلط یک آموزه جامع معقول، برای تکثیر و تساهل لیبرالیسم سیاسی مضر است؛

۲- لیبرالیسم سیاسی نه تنها مخالف هیچ آموزه‌ای نیست بلکه غلبه و سلطه یک آموزه را نمی‌پذیرد؛<sup>۸۰</sup>

۳- اساس کار لیبرالیسم سیاسی در وضع اولیه، وجود شهروندان معقول است؛<sup>۸۱</sup>

شهروندان خودشان را در سه وجه، آزاد می‌بینند: اول، در داشتن قدرت اخلاقی برای شکل دادن یا بررسی جستجوی عقلانی مفهوم خیر؛ دوم، وجود منابع خود اصالت بخشی به اظهارات معتبر؛ سوم، توانایی داشتن مسئولیت بر اساس غایتشان... بنابراین، خودمختاری عقلانی با ساختن وضع اولیه، به عنوان عدالت رویه‌ای ناب مدل‌سازی می‌شود.<sup>۸۲</sup> لیبرالیسم سیاسی به دو دلیل به مفهوم سیاسی عدالت رجوع می‌کند اول از دیدگاه بسیار محدودی از مفهوم سیاسی به تجمع ارزش‌های سیاسی و همه ارزش‌ها اشاره می‌کند. زیرا گاهی پایگاه عمومی مساعدی دارد. دوم به اصول و اندیشه‌هایی از مفهوم سیاسی اشاره می‌کند که بر پایه اصول عقل عملی در اتحادیه‌ای از مفاهیم جامعه هستند و خودشان مفهوم عمیق عملی دارند.<sup>۸۳</sup>

در مجموع لیبرالیسم سیاسی بر اساس ساخت سیاسی<sup>۸۴</sup> و در یک رویه ناب، با وجود شهروندان آزاد و معقول، در صدد است تا آموزه‌های جامعی را که به دنبال بالاترین خیر هستند در نوعی شرایط دلخواه معقولانه و در مفهوم سیاسی آن به سازش برسانند. برای این منظور سه مفهوم جدید و اساسی در درون لیبرالیسم سیاسی ضروری است تا اجماع و سازش آموزه‌های معقول شکل گیرد.<sup>۸۵</sup>

۱- اجماع متداخل (Over Lapping Con-sensus) یعنی به شهروندان آزاد امکان بحث و تبادل نظر در مورد همه نگرشها داده شود تا به داوری سیاسی یکسان و متداخل برسند؛ داوری‌ای که مورد قبول همه شهروندان باشد و

پایه و اساس مشروعیت یک نظام قانونی را فراهم آورد.<sup>۸۶</sup> اجماع متداخل با بحث توافق موقت (Modus Vivendi) مورد نظر قراردادگرایان از جمله لاک و میل متفاوت است. در وضعیت توافق موقت هر کسی به دنبال منافع شخصی یا گروهی خود است و در نتیجه چانه‌زنی سیاسی توافق اجتماعی شکل می‌گیرد ولی این نوع توافق ابزاری است.<sup>۸۷</sup> اما در اجماع متداخل هدف مفهوم سیاسی، عدالت است که خود مفهومی اخلاقی است و دیگر این که با پذیرش بستر اخلاقی یعنی وجود مفهوم جامعه و شهروندان و بر اساس اصول عدالت، به پذیرش یک سلسله اقتدارهای مورد توافق می‌رسند و صرفاً یک اقتدار خاص یا ترتیب نهادی خاص وجود ندارد.<sup>۸۸</sup> لذا اجماع متداخل، امری اخلاقی است و بر اساس زمینه اخلاقی شکل می‌گیرد و جنبه سوم آن، ثبات است که به ثبات نظام دموکراتیک و قانون‌ها کمک می‌کند.<sup>۸۹</sup> ثبات از جمله مفاهیمی است که رالز در کتاب قبلی خود به آن نیرداخته است.<sup>۹۰</sup>

۲- اولویت حق و اندیشه‌های خیر: اندیشه اولویت حق به عنوان عنصر گوهری لیبرالیسم سیاسی، نقش مرکزی در نظریه عدالت به مثابه انصاف دارد. این اولویت ممکن است کج فهمی‌هایی را سبب شده باشد. در بحث عدالت به مثابه انصاف، خیر و حق هیچ کدام مفهومی ابزاری ندارند و هر دو مکمل هم هستند ولی اولویت با حق است. ایجاد مبنای حق برای خیر، از بروز اختلاف در عرصه سیاسی جلوگیری می‌کند.<sup>۹۱</sup> عدالت به مثابه انصاف از میان خیرهای موجود از جمله مفهوم خیر چونان عقلانیت، مفهوم خیر مقدم، اندیشه و مفهوم جامع و مجاز از خیر که مرتبط با آموزه‌های جامع است، اندیشه فضایل اخلاقی و اندیشه خیر در جامعه سیاسی نظام یافته تنها به این مورد اخیر توجه دارد. این امر، وجه تمایز بحث عدالت در دو کتاب لیبرالیسم سیاسی و نظریه‌ای در باب عدالت است.<sup>۹۲</sup>

۳- اندیشه عقل عمومی، (The Idea of Public Reason): عقل عمومی در جامعه دموکراتیک از سه جهت عمومی است: اول بر اساس عقل شهروندان استوار است؛ دوم

○ نظریه عدالت به مثابه انصاف، نظریه‌ای اخلاقی است و در مغایرت با نظریات قبلی که صدق داوریهار بر اساس نتایج شان می‌سنجند عمل می‌کند.



موضوع خیر عمومی و موضوعات عدالت بنیادین است؛ و سوم، ماهیت و محتوای آن، عمومی است.<sup>۱۳</sup>

## یادداشت‌ها

۱. این مقالات عبارتند از «عدالت به مثابه انصاف» (۱۹۵۸)، «عدالت توزیعی، همراه با برخی اضافات» (۱۹۶۸)، «آزادی قانونی» (۱۹۶۳)، «عدالت توزیعی» (۱۹۶۷)، «عدم الزام مدنی» (۱۹۶۱) و «معنای عدالت» (۱۹۶۳).
۲. کتاب نظریه‌ای دریاب عدالت تنها در آمریکا ۲۰۰ هزار جلد فروش داشته و دستکم به ۲۳ زبان ترجمه شده است. Ben Rogers, portrait: John Rawls, Prosget, June 1997, p.3.
- علی‌رغم اهمیت گسترده این کتاب، هنوز ترجمه‌ای فارسی از آن موجود نیست و متأسفانه تلاش برای معرفی این اثر نیز بسیار دیر شروع شده است. برای نمونه، ر.ک.
- سیدعلیرضا حسینی بهشتی، میانی معرفت شناختی عدالت اجتماعی، تهران، بقمه ۱۳۷۹.
- حسین بشیریه، تاریخ اندیشه سیاسی در قرن بیستم؛ لیبرالیسم و محافظه کاری، تهران، نی، ۱۳۷۹.
- براین مگی، مردان اندیشه، پدیدآورندگان فلسفه معاصر، ترجمه عزت‌اله فولادوند، تهران طرح نو، ۱۳۷۴.
- مایکل ساندل، لیبرالیسم و منتقدان آن، ترجمه احمد تدین، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- جین همتن، فلسفه سیاسی، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰.
۳. برای پیگیری این بحث ر.ک. - مگی، پیشین، صص ۳۷۵-۴۰۶.
۴. ر.ک. دیوید هلد، مدل‌های دموکراسی، ترجمه عباس مخیر، تهران، روشنگران، ۱۳۶۹.
5. Rogers, op.cit, p.3.
۶. مگی، پیشین، صص ۳۸۲.
۷. همان، صص ۳۸۱.
۸. همان، صص ۳۸۳.
9. Oliver Leaman (ed.) *The Future of Philosophy: Towards 21<sup>st</sup> Century*, London, Routledge, 1998, p.4.
10. Norman Daniels (ed) *Reading Rawls, Critical Studies of A Theory of Justice*, U.K, Basil Blackwell Ltd, 1975, pp. xi-xii.
11. *Ibid.*, P.xiii.
12. *Ibid.*, p. 20.
13. Rogers, op. cit, p.6.
۱۴. ر.ک. به: Daniels, op. cit.
15. John Rawls, *A Theory of Justice*, Oxford,

در مجموع، لیبرالیسم سیاسی برای ایجاد همکاری منصفانه و تأسیس سامان‌یافته معقول و دموکراتیک و برقراری رابطه تساهل میان آموزه‌های جامع معقول، به سه مرحله نیازمند است: «اول، ساختار اساسی جامعه، مفهوم سیاسی عدالت را تنظیم می‌کند. دوم، این مفهوم سیاسی بر اجماع متداخل آموزه‌های جامع معقول تأکید دارد و سوم، بحث عمومی زمانی که ذوات قانونی و مباحث عدالت اساسی همانند هستند، در شرایط مفهوم سیاسی عدالت به وجود می‌آید».<sup>۱۴</sup>

\*\*\*

جان رالز متأثر از جو و محیط فکری پس از جنگ جهانی دوم، که با شکست ایدئولوژی‌های دیگر از جمله فاشیسم همراه بود، ایدئولوژی لیبرالیسم را پیروز این میدان می‌داند و در صدد بود آن را به‌عنوان نظام سامان‌مندی برای کل جهانیان عرضه نماید و سعی داشت عقاید سوسیالیسم را در درون مفاهیم لیبرالی به جامعه عرضه کند. اما او در این جریان موفق نبود و ناچار از تجدیدنظر در کتاب لیبرالیسم سیاسی شد و آن را خاص جوامع غربی با سنت‌های خاص<sup>۱۵</sup> خود دانست و حتی در کتاب، بحث فرهنگ مدنی و فرایندهای مذاهب مدنی را از یونان باستان تا عصر جدید مورد بحث قرار داد. لیبرالیسم سیاسی گذشته از اینکه «عدالت به مثابه انصاف» را از جنبه متافیزیکی و معرفت‌شناسانه خارج کرد و به بحث سیاسی تبدیل نمود، در مورد پدیده چند فرهنگی هم به کاوش پرداخت<sup>۱۶</sup> و تساهل میان آموزه‌های مختلف را پایدار نگه داشت. همچنین به قول خود نویسنده در کنار موارد فوق جای بحث «عدالت میان ملت‌ها» خالی است.

در نهایت فارغ از فراز و نشیب‌های متعدد این نظریه، نظریه عدالت به مثابه انصاف رالز، تأثیر عمده‌ای در کشورهای غربی داشته و یکی از نظریات جدی و مهم در تاریخ اندیشه سیاسی غرب است و همانند نظرات روسو، هابز، لاک،

○رالز قائل به کثرت شهودهاست و معتقد است انسانها بر اساس آزادی برابر در وضع اولیه حق انتخاب دارند و به راه و تاسیج خاص منتهی نمی‌شوند بلکه هر آنچه مورد توافق قرار گیرد مورد قبول خواهد بود.

ical System: Classics of Political Thought and Modern Political Analysis, New Delhi Printice Hall of India, 1981, p. 468.

61. Rogers, *op. cit.*, p.6.

62. *Ibid.*

۶۳. ر. ک. به:

Thomas Nagel, "Rawls on Justice", in Danials, *op.cit.* pp. 1-16; Milton Fisk", History and Reason in Rawls Moral Theory" in *Ibid.*, pp. 53-80; David Lyones, "Nature and Soundness of the Contract and Coherence Arguments", in *Ibid.*, pp. 141-168. and Benjamin Barben, "Justifying Justice: Problems of Psychology, Politics, and Measurement". in *Ibid.*, pp. 292-318.

64. Danials, *op.cit.*, p. xiv.

65. *Ibid.*, p.xiv.

66. *Ibid.*

67. Campell, *op.cit.*, p. 74.

68. Ronald Dwrkin, "The Original Position", in Danials, *op.cit.*, p. 33.

69. *Ibid.*, p. 34.

70. *Ibid.*, p. 38-41.

71. *Ibid.*, p. 48.

72. *Ibid.*, pp. 52-53.

73. Bluhm, *cp.cit.*, p. 388.

74. John Rawls, *Political Liberalism*, New York, Columbia University Press, 1993, p. 10.

75. *Ibid.*, p.xxvi.

76. *Ibid.*, p.xviii.

77. *Ibid.*, p. 53.

78. *Ibid.*, p.xvii-xviii.

79. *Ibid.*, p.xvi.

80. *Ibid.*, p. xxvi.

81. *Ibid.*, p. 33.

82. *Ibid.*, p. 172.

83. *Ibid.*, p.xx.

84. *Ibid.*, pp.xx-xxi.

85. *Ibid.*, p. 297.

86. *Ibid.*, p. 144.

87. *Ibid.*, p. 147.

88. *Ibid.*, p. 146.

89. *Ibid.*, p. 148.

90. *Ibid.*, p.xxi.

91. *Ibid.*, p. 176.

92. *Ibid.*, p. 173.

93. *Ibid.*, p. 212.

94. *Ibid.*, p. 44.

۹۵. ر. ک. به: 61-63. *Ibid.*, pp.

96. *Ibid.*, pp. xxxix.

Clarendon Press, 1972, p. 22.

16. *Ibid.*, p. 55.

17. *Ibid.*, p.7.

18. *Ibid.*, p. 11.

19. *Ibid.*, p. 12.

20. *Ibid.*

21. *Ibid.*

22. *Ibid.*, p. 11.

23. *Ibid.*, p. 95.

24. *Ibid.*

25. *Ibid.*, p. 93.

26. *Ibid.*, p. 12.

۲۷. حسینی بهشتی، پیشین، ص ۳۱.

28. Rawls, *op. cit.*, p.11.

29. *Ibid.*, p. 16.

30. *Ibid.*, p. 20.

31. *Ibid.*, p. 28.

32. *Ibid.*, p. 60.

33. *Ibid.*, p. 61.

34. *Ibid.*

35. *Ibid.*, p. 42.

36. *Ibid.*, p. 43.

37. *Ibid.*, p. 25.

38. *Ibid.*,

39. R.M.Hare, "Rawls' Theory of Justice", in Danials, *op.cit* p. 48.

40. *Ibid.*, p. 83.

41. Rawls, *op.cit.*, p. 57.

42. *Ibid.*, p. 59.

43. *Ibid.*

44. *Ibid.*, p. 30.

45. *Ibid.*, p. 13.

46. *Ibid.*, p. 24.

47. *Ibid.*, p. 58.

48. *Ibid.*, p. 175.

49. *Ibid.*, p. 89-5.

50. *Ibid.*, p. 85.

51. *Ibid.*, p. 86.

52. *Ibid.*

53. *Ibid.*, p. 131.

54. *Ibid.*, p. 132.

55. *Ibid.*, p. 133.

56. *Ibid.*, p. 134.

47. *Ibid.*, p. 135.

58. Tom Campell, *Justice*, London, Macmillan Education LTD, 1998, P.81 and Milton Fisk, "History and Reason in Rawls' Moral Theory" in Danials, *op.cit.*, p. 57.

59. Rogers, *op.cit.*, p.6.

60. William T. Bluhm, *Theories of the Polit-*

○ رالز معتقد است که باید  
ابتدا اولویت را به اصل حق داد  
و تنها در مرتبه بعد می توان  
یک حق یا آزادی را در برابر  
حق یا آزادی های دیگر  
نادیده گرفت و نه این که حق  
را به واسطه خیر بیشتر نادیده  
بگیریم.